

من قصد سخن گفتن در این مجلس شریف نداشتم و صرفاً برای اظهار ارادت و عرض ادب و ادای احترام آمده ام و علاوه بر آنچه بزرگان درباره شخصیت حضرت آیت الله صدوقی فرمودند چیزی ندارم که بگویم اما به اقتضای مقام باید یکی دو کلمه راجع به رهبری و اینکه چگونه یک شخص - بطور کلی و مخصوصاً یک روحانی - به مقام رهبری می رسد، عرض کنم. رهبر معلم است اما فرق یا فرقهایی هم میان معلمی و رهبری وجود دارد. نمی توانم بگویم کدام اعم است و کدام اخص. شاید نسبت میان این دو عموم و خصوص من وجه باشد. ظاهراً من که دانشجوی فلسفه ام نمی توانم سخن بگویم مگر آنکه در آن گریزی به فلسفه بزنم. معلمی از یک جهت اعم است و رهبری از جهت دیگر. می گوئید و درست می گوئید که رهبر شدن از معلم شدن دشوارتر است. چنانکه در یک جامعه عده زیادی به شغل شریف معلمی اشتغال دارند اما تعدادی اندک می توانند در مقامات رهبری قرار گیرند. این سخن درست است. معلم بودن ظاهراً آسان است و هر کسی که چیزی می داند می تواند بیشتر یا تمام معلومات اکتسابی خود را به دیگران انتقال بدهد و بیاموزد. البته هر معلمی هم نمی تواند همه علم خود را به متعلم بیاموزد زیرا همه چیز آموختنی نیست مع هذا گاهی متعلم بیش از آنچه که استاد می داند از او می آموزد. ما وقتی از تعلیم و تعلم سخن می گوئیم منظورمان تعلیم و تعلم علوم اکتسابی است. رهبری یک امر آموختنی و اکتسابی نیست ولی شاید بتوان گفت که علم هم در مرحله مرزی اش اکتسابی نیست اما بهرحال مقدمات علم و مسلمات و قواعد و قوانین آن را می آموزند. فنون و روش های تعلیم و معلمی را هم می آموزند اما آیا رسم و راه رهبری هم آموختنی است؟ اینکه چه کسی رهبر می شود و چگونه به این مقام می رسد بیک اعتبار آسان است و به اعتبار دیگر مشکل. ما به حکم تجربه و با مطالعه تاریخ می توانیم اوصاف و صفات مشترک رهبران را بشناسیم و بدانیم آنها واجد چه صفاتی هستند اما بفرض اینکه این صفات را بشناسیم آنها را نمی توانیم به دیگران انتقال دهیم و به تربیت رهبر پردازیم. کسی ممکن است علم وافر داشته باشد ولی رهبر نشود. در مقابل هم گرچه برای رهبری نوعی علم و مقداری اطلاعات و معلومات ضروری است رهبران ضرورتاً نباید دانشمند و متخصص باشند. من فعلاً به آنچه دانشمندان و اهل سیاست زمان ما درباره رهبری گفته اند نمی پردازم و صرفاً چند کلمه از متقدمان نقل می کنم. البته این مطالب با آنچه امروزها بما گفته اند و می گویند منافات و مخالفت ندارد و شاید کسانی که در زمان ما در مباحث رهبری و روانشناسی سیاست صاحب نظرند این معانی را بپذیرند و حتی مغتنم بدانند.

مسلماً فضایی مجلس محترم اسم قیس بن عاصم را شنیده اند. می گویند از قیس بن عاصم پرسیدند بم سدت قومک؟ یعنی چه شد که رئیس قوم شدی؟ او این به این پرسش جوابهای ساده داد و گفت خیرات را بذل کردم و از آزار مردمان جلوگیری کردم و دوست را یاری کردم و . . .

اینها به لحاظ اخلاقی کارهای ساده ای است که مورد ستایش مردمان است ولی این کارهای ظاهراً ساده را همه کس نمی تواند انجام دهد بلکه صاحبان طبایع خاص از عهده آنها بر می آیند. عبارت دیگر باید چیزی در خون اشخاص باشد که مصالح خود را با مصالح دیگران پیوند دهند.

من چون اهل این دیارم و از هنگام جوانی البته از دور ناظر زندگی حضرت آیت الله شهید صدوقی بوده ام، می توانم گواهی بدهم که این صفاتی که گفتم و بعضی صفات خوب دیگر در ایشان بود. در سال 1356 که زلزله هولناکی در طبس اتفاق افتاد، سازمانها و گروههای مختلف رسمی و غیر رسمی کمک کردند. از جمله اشخاص و مراجع و مقاماتی که گروه امداد نسبتاً کاملی را با امکانات کافی به طبس

اعزام کردند یکی هم شهید آیت الله صدوقی بودند.

یکی از استادان جامعه شناسی دانشگاه تهران که بیشتر برای مطالعه به آنجا رفته بود گزارش مفصلي از كمك رسانني و كارهاي انجام شده در طبرس نوشته بود. اين گزارش که با نظر انتقادي نوشته شده بود شرحي هم از گروه اعزامي از يزد آمده بود که همه حسن بود. ظاهراً آن استاد جامعه شناسي آقازاده شهيد صدوقی را که در رأس گروه بودند، نمي شناختند و با عبارتي قریب به اين مضمون نوشته بودند که يك تیم امداد از طرف آقای صدوقی از يزد آمده است که در رأس آن طلبه جوان و فعالی قرار دارد و مؤثرترین کارها را برای زلزله زدگان انجام می دهد. شهید صدوقی در اعزام این گروه صرفاً قصد خدمت و ادای تکلیف داشتند و این خدمت را بی سر و صدا و بدون تبلیغات انجام می دادند. رهبران در طبع خود اهل خدمت به مردمن و پیوندی با مردم دارند و مخصوصاً در حوادث و وقایع مهم این پیوند ظاهر می شوند. رهبر را مردم قبول دارند و او را دوست خود می دانند و به این جهت است که از او پیروی می کنند. پیروی و حرف شنوی مردم همیشه کورکورانه نیست. مردم چندان از خرد بی بهره نیستند که هر حرفی را گوش کنند و دنبال هر آوازی بروند.

در زمانه ما رهبران بزرگ سیاسی نادرند. گویی دوران ما به رهبری سیاسی نیازی ندارد. در این شرایط اگر ما بتوانیم این قضیه را درست طرح و تحلیل کنیم که چرا و چگونه و در چه زمانی مردم رهبر می خواهند و در چه شرایطی از آن بی نیاز می شوند و به نقایق این امر و مخصوصاً به تحولاتی که در روح و فکر مردم جهان پدید آمده است که دیگر رهبران بزرگ - مخصوصاً در جهان غرب - ظهور نمی کنند توجه کنیم، بهتر می توانیم به ریشه مسائل خودمان هم پی ببریم و لاف‌بگداریم که بعضی اشکال ها و نزاع ها چندان حاد شود. مردمی که به رهبر نیاز دارند جستجو می کنند که شخص شایسته ای را بیابند و تا وقتی به خرد و صدق کسی اعتقاد نداشته باشند از او تبعیت نمی کنند. مردم در صورتی از کسی تبعیت می کنند که با او پیوند فکری و روحی و معنوی داشته باشند. در عالم اجتماع همراهی و هم‌رأیی يك امر مهمی است. يك قوم با همراهی و هم‌رأیی و هم‌صدایی است که به مقاصد خود می رسد. البته مردم باید بدانند که به کجا می خواهند بروند. من گمان نمی کنم که مردم در بدترین شرایط کورکورانه از کسی اطاعت کنند و اگر چنین کنند گمراه و سرگردان می شوند. بعضی رهبران وقتی مقام خود را مستحکم یافتند به راه خود می روند و مردم را نیز به آن راه می کشانند. در این صورت نه فقط کار مهمی انجام نمی شود بلکه فساد در همه چیز و همه جا راه می یابد. کار رهبری از تشخیص صلاح مردم جدا نیست و اگر مردم در فهم و تشخیص صلاح خود دخیل نباشند پیروان خوبی هم نمی توانند باشند. مردم کارها را با دست خودشان و با همت خودشان انجام می دهند و به صرف اینکه گروههایی از مردم گرد آیند و کارهای پراکنده انجام دهند مقصود حاصل نمی شود. برای اینکه کار بزرگی انجام شود یا تحولاتی پدید آید عزم استوار و هم‌جهتی و هم‌سوئی و همدلی لازم است و دیدیم که در دوران مبارزه با نظام پهلوی در همه ایران این هم‌سوئی بوجود آمد و یزد از جمله اولین مراکز ظهور این عزم و آمادگی برای همراهی بود هرچند که تا آن زمان یزد سابقه پیشتازی نداشت.

این سابقه پیشتازی در آغاز قیام امام امت و با ذوق و درك انقلابی شهید صدوقی بوجود آمد. یکی از صفات اسلامی شجاعت است اما شجاعت این نیست که در تصمیم گیریها و اقدامها جوانب امور در نظر گرفته نشود. شجاعت همواره با فکر و خردمندی قرین است. شهید صدوقی با اینکه اهل ترس نبودند همواره جوانب کارها را در نظر می گرفتند و چون متواضع بودند نام خودشان را در میان نمی آوردند و مخصوصاً تصمیم ها را به تصویب مراجع می رساندند.

ممکن است بگوئیم که این يك تاکتيك سياسي بوده است. از يك جهت این گفته درست است. اگر شخص سخن سياسي خود را طوري و به زباني اظهار کند که همه کس به اصل و منشأ آن پی نبرد تاکتيك را رعایت کرده است ولي آنچه در مورد شهيد صدوقي گفته شد چیزی بیش از تاکتيك است. اصلاً در يك انقلاب و نهضت سياسي ديني اتخاذ تاکتيك صحيح چگونه و برای چه کسانی ممکن است؟ تاکتيكي که به آن اشاره شد از سوي کسی اتخاذ می شود که: 1- تواضع داشته باشد و کمتر به نام و ننگ بیندیشد. 2- مردم را بشناسد و با آنان همدلی داشته باشد و بالاخره 3- مصالح انقلاب و نهضت را بر منافع و مصالح شخصی ترجیح دهد و حتی بتواند از اعمال سلیقه های شخصی بپرهیزد. شاید کسانی از علمای دین بودند که به اندازه شهيد صدوقي به مطالب مسائل سياسي علاقه و توجه نداشتند و البته با این تعلق خاطر مسائل را بهتر درک می کردند و دیگران را نیز به آن مسائل توجه می دادند. اینکه شهيد صدوقي مطالب و اقدام ها را به صحنه مراجع و علمای بزرگ می رساندند، در حقیقت نوعی تذکر و ایجاد وفاق و تفاهم و همدلی بود و مخصوصاً با آن به مردم اطمینان و پشتگرمی بیشتر داده می شد. از جمله تدابیری که رهبر می اندیشد اینست که به مردم شجاعت و اطمینان و دلگرمی می دهد و پشت و پناه آنان می شود. پیداست که کسی می تواند به مردم شجاعت بدهد که خود شجاع باشد. کسی که خود بترسد چگونه ترس را از دل مردم دور کند؟ پیداست که رهبران شایسته هر چند که صفات مشترک دارند ظهور رهبریشان در زمانهای مختلف و در شرایط متفاوت یکسان نیست. رهبر يك نهضت در زمان مبارزه و مقابله با قدرت حاکم روشهایی را بکار می برد و در زمانیکه به قدرت می رسد ناگزیر روشهایی دیگر پیش می گیرد. انقلاب ما اکنون دو مرحله را پشت سر گذاشته است یعنی 1- قدرت حکومت را بدست آورده و 2- از کشور در برابر تجاوز خارجی دفاع کرده است. در هر دو مورد کم و بیش معلوم بود که چه باید کرد و رهبران از عهده کار برآمدند. اکنون موقعیت قدری تفاوت کرده است. ما کجا هستیم و چه امکانات و تواناییهایی داریم و به کجا می خواهیم برویم؟ امروز روحانیت در برابر حکومت نیست و با حکومت و دولت مبارزه نمی کند.

در صورتی که در سطح جهانی مسائل به صورت دیگری است. امروز روحانیت خود حاکم است، خود حکومت است، خود برنامه دارد. تعلیم و تربیت سامان می خواهد، مدیریت سامان می خواهد. ارتش هست و سپاه هست و اقتصاد هست و بحران و همه کارهایی که يك حکومت باید بکند. این نمی شود روحانیت خودش را کنار بکشد و بگوید ما ناظر و ضامن اجرای احکام شرع مقدسیم و کارهایی اجرایی حکومت کار کارشناسان است. درست است که از کارشناسان در اداره امور باید استفاده کرد اما سیاست کلی و طرح و برنامه ای باید کارهای آنان را هماهنگ کند و در جهت مناسب قرار دهد. بعبارت دیگر حکومت و دولت باید بدانند که چه می توانند بکنند و به کجا می خواهند بروند و با مردم برای رفتن در این راه پیمان ببندند و با عزم راه را بپیمایند. کارشناسان در موارد خاص و تخصصی نظر می دهند و عمل می کنند و مردم معمولاً از يك سیاست کلی پیروی می کنند و پیروی ایشان از اشخاص بزرگ هم پیروی از يك طرح است یعنی مردم از شخص به اعتبار راهی که نشان می دهد و به اعتبار جسارت و شجاعتی که در انجام کارها دارد پیروی می کنند. نکته ای که مخصوصاً باید به آن توجه شود این است که صفات رهبری را به کسانی در رهبران نمی توان تشخیص داد و شاید فقط در بحرانات امتیاز رهبران معلوم شود اما این صفات و امتیازها پنهان هم نمی ماند اولاً برای اینکه رهبران رهبری را احراز کنند باید صلاحیت ایشان در نظر مردم محرز شده باشد. ثانیاً اگر وصف مقام و عظمت اشخاص بزرگ گاهی دشوار شود پس از مرگشان که شوائب از میان می رود صفات ممتاز را در آئینه مرگ می توان دید. مرگ عظمت اشخاص را نشان می دهد و آن را حفظ می کند. انعقاد این مجلس بزرگ یکی از نشانه های بزرگی شخصیت شهيد صدوقي است. پس از مرگ خوبیهای مردمان عیان می شود و در حقیقت مرگ بازتاب بزرگی از اشخاص بزرگ است.

شهید صدوقی کاری را که می توانست و می بایست انجام بدهد، انجام داد. اکنون ما در زمان دیگری بسر می بریم و وظایف دیگر داریم یا درست بگویم اخلاف ایشان وظیفه دیگری دارند یا علاوه بر وظیفه هایی که نسل پیشین و اشخاص بزرگی مثل شهید صدوقی انجام دادند باید یک نظام اسلامی مرفه را بنا کنند. این نظام باید بتواند در درون جهانی که در آن بسر می بریم جایی باز کند وگرنه تحت فشار از بیرون و درون تحلیل می شود. سخن ظاهراً موجهی که می گویند اینست که ما قدرت را بدست آورده ایم که احکام شرع مبین را اجرا کنیم. این درست است اما حکومت نمی تواند صرفاً ناظر باشد که این احکام شرع اجرا می شود یا نمی شود بلکه باید ببیند و بداند آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر ما چگونه سامان پیدا می کند و از چه راه می توانیم فرزندانمان را تربیت کنیم و با علم و تکنولوژی و فرهنگ غالب زمان چگونه مواجه شویم. اگر صاحبان قدرت سیاسی به این مسئله نیندیشند نمی توانند خود را پیروان و اخلاف بزرگان سلف بدانند و بگویند ما راه آنها را ادامه می دهیم. آنها مردان زمان خودشان بودند و کار مناسب زمان خودشان را انجام دادند. آنها در وقت تاریخی کاری کردند که می بایست انجام بدهند.

امروز هم کسانی که مسوؤل و متصدی امورند باید به حل مسائل موجود بیندیشند و در این صورت است که پیوند با مردم محفوظ می ماند. مردم به همبستگی و تقارن احتیاج دارند و رهبران ضامن این همبستگی و یک جهتی می شوند. اگر صلاح مادی و معنوی و اجتماعی و اداری و آموزشی باید در جامعه پدید آید مسئولیت این امور مهم را نمی توان و نباید از خود سلب کرد. پیداست که روحانیت بیشتر علاقه به اجرای احکام دین مبین دارد و از صد سال پیش به امور عبادی در فقه بیشتر توجه شده است. تعرض به معاملات و مباحث مدنی و سیاسی چندان آسان نیست ولی بهرحال آنکه مسئولیت می پذیرد باید به شرایط آن عمل کند. نگرانی از اینکه مبادا با قول و فعل اشخاص مستقیماً به دین خدشه وارد شود نباید ما را از خسران ناشی از بی توجهی به مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی غافل سازد. بگذریم، مرحوم شهید صدوقی در این دیار و در حوزه های علمیه و در تمام حوزه های کار و عمل این کشور، هرچه توانستند کردند. در سن پیری وقتی در عین بیماری به جبهه رفتند، هر کاری که از عهده شان بر آمد انجام دادند. بنابراین طبیعی است که هر کس به این نظام و به این کشور و به این مردم علاقه دارد به حضرت ایشان احترام می گذارد.

من هم به عنوان یکی از اهالی این استان و این کشور اسلامی و گرامی به ایشان ادای احترام می کنم. لازم نیست که درست همان کارهایی را که ایشان انجام دادند تقلید کنیم بلکه باید ببینیم در برابر موقعیت ها چگونه عکس العمل نشان دادند و مسائل زمان را چگونه حل کردند. پس از جوهر کار ایشان باید درس گرفت. من می دانم که درس و آموزش چه اندازه مشکل است. ما باید فکر کنیم که اگر ایشان زنده بودند اکنون چه می کردند. گفتم که مرگ بزرگی اشخاص را حفظ می کند. اصلاً این سؤال را مطرح نکنیم. فقط از خودمان پرسیم که در شرایط کنونی چه باید بکنیم و آیا همه آنچه انجام می دهیم درست و بجاست. اگر مسائل اصلی را رها کرده و بر سر قدرت نزاع می کنیم بدانیم که نه فقط کار کشور مختل می شود بلکه قدرت هم از دست می رود. از جمله صفات مهم رهبران اینست که مصالح قوم را بر مصالح و منافع شخصی مقدم می دارند و از این راه است که به بزرگی می رسند. آنها برای احراز مقام و منزلت کوشش نمی کنند بلکه مقام و منزلتی که پیدا می کنند به تبع کوشش در گشودن گره کارهای مردم است.

مرحوم آقای صدوقی بسیار متواضع بودند و با تواضع به مردم خدمت می کردند. ایشان به مردم نزدیک بودند. این نزدیکی و همدلی با مردم شرط ریاست و پیشوائی است.

